

دوره دیدگان مدرسه حقانی "در برابر جنبش مردم"، و دوره دیدگان مرکز تحقیقات استراتژیک "در کنار جنبش مردم"

فارغ التحصیلان دو مدرسه در برابر هم!

در جمهوری اسلامی و در طیف مذهبیون طرفدار و مخالف جنبش، فارغ التحصیلان و یا دوره دیدگان - دو مدرسه، با دو قرائت از اسلام، در برابر هم ایستاده‌اند. این دو قرائت از اسلام، در خدمت دو جبهه قرار گرفته‌است. جبهه‌ای که با ارتجاع مذهبی و ادامه حاکمیت اقتصادی-سیاسی سرمایه‌داری تجاری می‌ستیزد و جبهه‌ای که از موجودیت ارتجاعي خویش در قدرت و تسلط سرمایه‌داری بزرگ تجاری در حاکمیت جمهوری اسلامی دفاع می‌کند.

در حالیکه استقبال مردم از طیف مذهبی طرفدار جنبش مردم رو به گسترش است و دیدگاه‌های این طیف نیز تحت تاثیر خواست‌های مردم و واقعیات جامعه امیدوارکننده‌تر می‌شود، نفرت و مقاومت مردم در برابر طیف مذهبی مخالف جنبش نیز روز به روز آگاتر، قوی‌تر و منسجم‌تر می‌شود.

آن مذهبیون که به جنبش مردم پیوسته‌اند و یا با احتیاط بدنبال آن حرکت می‌کنند، در سال‌های اول پیروزی انقلاب و تا پیش از درگذشت آیت‌الله خمینی مصدر بسیاری از امور بودند، و آنها که در برابر جنبش قرار دارند از همان ابتدای پیروزی انقلاب، سرگرم نفوذ در دستگاه‌های اطلاعاتی-نظامی حاکمیت، در تدارک کودتای خزنده و قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی بودند. غرور، غفلت و بی‌تجربگی از جانب آنها که امروز با جنبش مردم همراه شده‌اند، عملاً زمینه را برای قبضه قدرت توسط مخالفان دیروز انقلاب و امروز جنبش مردم هموار کرد.

در هر دو طیف، روحانیون شناخته‌شده‌ای قرار دارند، همچنان که غیر روحانیون مذهبی نیز حضور دارند. در طیف به جنبش پیوسته‌ها مدافعان غیر روحانی جنبش بیش از روحانیون است، و در طیف مخالفان جنبش، میدان‌داری روحانیون بیش از غیر روحانیون نمایان است.

در میان غیر روحانیون طیف طرفدار جنبش، غلبه با کسانی است که تحصیلات عالی دارند، سخنورند و قلم در دست دارند. در طیف غیر روحانیون مقابل، غلبه با سرمایه‌داران بزرگ تجاری است؛ گرچه در میان این‌ها تحصیل‌کردگانی نیز یافت می‌شوند که کارگزار روحانیون مرتجع و تجار بزرگ شهرت یافته‌اند. آنها در منطق عاجزند، سخنی برای مردم ندارند، اما تقنگ و شقاوت دارند.

به موجب همین امکانات است، که کیفیت و فروش روزنامه‌ها و نشریات طرفدار جنبش مردم و دولت خاتمی فرسنگ‌ها

با روزنامه‌ها و نشریات مقابل فاصله دارد. در واقع، طرفداران جنبش مردم "افکار عمومی" و مطبوعات را قبضه کرده‌اند و طیف مخالف جنبش، "قدرت" را.

آنها در روزنامه‌ها نفوذ جدي دارند و با نوشته‌های خود، مردم را در آگاهی و ادامه راه یاری می‌کنند و اینها نیروی انتظامی، قوه قضائیه و مجلس پنجم - را در اختیار دارند و می‌کوشند از آگاهی مردم و پیشروی جنبش جلوگیری کنند.

همه آنها، آن دو مدرسه‌ای را که در زیر به آن پرداخته خواهد شد نگذرانده‌اند، اما طرز تفکر و عمل آنها، عملاً این اجازه را می‌دهد که این دو طیف را فارغ التحصیل دو مدرسه مورد نظر به حساب آوریم.

آن مدرسه‌ای که مذهبیون نواندیش و طرفداران و صحنه‌داران امروز مطبوعات پشت سر گذاشته‌اند، "مرکز پژوهش‌های استراتژیک" است و مدرسه‌ای که مخالفان روحانیون و غیر روحانی جنبش از آن بیرون آمده‌اند، مدرسه حقانی است. آنها که سر از موسسه پژوهش‌های استراتژیک درآوردند، پیش از آن، اسناد سفارت آمریکا را زیر و رو کرده بودند، به جبهه‌ها رفته بودند، در جهاد سازندگی بودند، مشق روزنامه نویسی در روزنامه سلام کرده بودند. و آنها که سر و گوشی در مدرسه حقانی به آب دادند و یا از آن فارغ التحصیل شده‌اند، پیش از آن بند نافشان به تشکیلات انجمن حجتیه بند بوده، در زندان‌ها بازجو بوده‌اند، نگهبان، شکنجه‌گر بوده‌اند و بخشی حاکم شرع قتل‌عام زندانیان سیاسی بوده‌اند و یا در تیم‌های تیرباران و اعدام زندانیان سیاسی شرکت داشته‌اند.

تا سال 1370-1368 هنوز مرزها، بین این دو گروه تدقیق نشده بود. پاره‌ای از طیف به جنبش پیوسته نیز در زندان‌ها، در وزارت اطلاعات و امنیت، در سپاه، در کمیته‌ها و... شانه به شانه گروه و طیف مخالف جنبش می‌سائیده‌اند، اما با درگذشت آیت‌الله خمینی این مرزها تا برتری یک طیف بر طیف دیگر و حذف آن از بسیاری از صحنه‌های سیاسی حکومت پیش رفت. طرفداران مذهبی امروز جنبش را نه فقط از ارگان‌های نظامی - امنیتی کنار گذاشتند، که مجلس چهارم را هم از وجود آنها پاک کردند!

آن دو مدرسه، از این دوران به بعد بر فعالیت خود افزودند و یا بهتر است گفته شود، مدرسه حقانی بر فعالیت خود افزود و موسسه پژوهش‌های استراتژیک کار را از بنیاد شروع کرد.

قیام مردم اسلام شهر و قزوین، حجت را بر هر دو گروه تمام کرد. همچنان که به رکود در جنبش عمومی مردم ایران نیز مهر باطل زد. قیام در یکی از محروم‌ترین و فقیرنشین‌ترین شهرک‌های اطراف تهران و بلند شدن فریاد و فغان هزاران هزار زن و جوان و مرد و پیرمرد، که روزگاری آنها را مستضعفان نامیده و حکومت را حق آنها اعلام می‌کردند، حجت را بر هر دو گروه تمام کرد. آنها که منتظر جنبش مردم بودند تا دستی بر زانو گذاشته و برخیزند، چنین کردند و آنها که خیال سرکوب قطعی مردم و قبضه کامل قدرت را داشتند بر عزمشان افزودند. جبهه ارتجاع و جبهه ضد ارتجاع در میان مذهبیون حاضر در مجموع حاکمیت از اینجا نطفه‌هایش بسته‌شد! فارغ التحصیلان دو مدرسه، دو مکتب و دو قرائت از اسلام بتدریج صفوف خود را مستحکم کردند!

مدرسه حقانی

مدرسه حقانی مدرسه نوظهوری نیست. نه در ایران و نه در منطقه. شناسنامه سیاسی آن نیز ناشناخته نیست. نه در ایران و نه در منطقه!

در این نوع کانون‌های مذهبی، انگلستان ریشه‌های سنتی دارد و عوامل و کارگزاران آن در شکل‌گیری مدارس و

ترور شدند، شاید آیت‌الله قدوسی یکی از دوراندیش‌ترین و واقع‌بین‌ترین آنها بود.

پس از این غیب‌ها و ترورها، مدرسه حقانی که بدلیل ارتباط‌هایش با حجتیه چند بار با بی‌مهري توام با فروش آیت‌الله خمینی روبرو شده بود، نام‌های دیگری بر خود نهاد، اما ماهیت و ارتباط‌هایش را حفظ کرد. این جان سختی، که آیت‌الله مصباح یزدی پرچمدار آن بود آنقدر ادامه یافت تا حیات آیت‌الله خمینی پایان یافت. از این مرحله به بعد است که مدرسه حقانی تحت ریاست آیت‌الله مصباح یزدی تاخت در میدان خالی را چهار نعل شروع کرد. شناخته شده‌ترین کادرهای موجود آن، نظیر علی رازینی، رئیس، نیری، اژه‌ای، علی فلاحیان، حسینیان، میرحاج‌آبی، رهبرپور و ... که در دادگاه ویژه روحانیت و قوه قضائیه و دفتر رهبر (حجاری) ریشه دوانده و یا در ارگان‌های امنیتی و نظامی حضور داشتند، مانند اعضای یک مافیای پر قدرت ارتباط‌های تشکیلاتی خود را برقرار کردند. تریبون‌های نماز جمعه را در کنترل خود گرفتند، شورای ائمه جمعه را قبضه کردند، شورای نگهبان را در چنگ خود گرفتند و با یک یورش بی‌رحمانه تبلیغاتی تقریباً کلیه کارگزاران دوران آیت‌الله خمینی را از راس حاکمیت و مواضع کلیدی کنار گذاشتند. آنها با کمک همین قدرت و توان، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی توانستند متکی به توازن جدید نیروها، رهبر منتخب مجلس خبرگان را در خدمت خویش فعال کنند!

آیت‌الله منتظری که با توطئه و ابستگان همین مدرسه برکنار شده بود، تا گوشه خانه‌اش به عقب نشینی وادار شد. قتل عامی که در زندان‌ها ترتیب داده بودند، حال با شعار "ایران را سراسر اوین کنیم" به کوچه و خیابان‌ها آوردند و شکار دگراندیشان مذهبی و غیر مذهبی، در دایره خونین قتل‌های سیاسی - حکومتی شروع شد.

سازمانیابی و سازماندهی، متأثر از تجربه‌های طولانی انجمن حجتیه شتابی نجومی به خود گرفت. اگر تا آن زمان، امثال رازینی، نیری، رئیس، حسینیان، فلاحیان و ... بعنوان حجج اسلام و در لباس روحانیت مرتکب بزرگترین جنایات شده بودند، بتدریج کارگزاران و مجریان جنایات و زیر دست‌های غیر روحانی آنها نیز در راس ارگان‌های نظامی-امنیتی به کار گرفته شدند. امثال سردار غلامرضا نقدی، سرلشکر ذوالقدر، سردار نظری، علیرضا افشار و ده‌ها و ده‌ها سردار و سرتیپ انتظامی و نظامی در شبکه تشکیلاتی - حکومتی مدرسه حقانی قرار گرفتند و حتی دوره‌های مستقیم و غیر مستقیم این مدرسه را گذراندند تا مجهز به ایدئولوژی حجتیه شوند. این دوره شامل حال امثال سردار الله کرم و مسعود دهنمکی و مهدی نصیری (رهبران انصار حزب‌الله) نیز شد!

هر کدام از این سرداران که خود در کمیته‌های موسوم انقلاب و زندان‌ها مدتی نگهبان، شکنجه‌گر و زندان‌بان بودند و به پاس جنایاتی که در حق انقلابیون کرده به درجه و مقام و مکنات رسیده بودند، تعدادی زیر دست و نوچه خود را نیز بکار گرفتند. همان‌ها که اکنون انصار ولایت، انصار حزب‌الله و گروه‌های هائی از این نوع را بوجود آورده‌اند. خشونت، جنایت، قتل، آدم‌ربائی، ثروت اندوزی و ارتباط‌های بین‌المللی کارنامه و مشخصه کنونی مدرسه حقانی است. مقابله با رهبران کنونی مدرسه حقانی، آغاز مبارزه‌ای جدی‌تر با شبکه مافیائی حجتیه و فراماسونی در جمهوری اسلامی است.

شعبه تبلیغات حقانی نیز، بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی، بر فعالیت‌های خود ابعاد تازه بخشید. تواب سازهای زندان‌ها به تبلیغات‌چی‌های جدید تبدیل شدند. وقتی قرار بود ایران را سراسر اوین کنند، تواب‌سازهای اوین هم باید در سطح جامعه آشکار شده و فعالیت می‌کردند. امثال حسین شریعتمداری،

کانون‌هایی از نوع "مدرسه حقانی" نقش برعهده می‌گیرند. تفاوت نمی‌کند که کدام یک از فرقه‌های مذهبی در آن‌ها تحصیل می‌کنند. مثلاً، مدرسه حقانی در پاکستان و افغانستان هم دایر است. با همین نام و همان اهدافی که مدرسه حقانی قم دارد. از میان کسانی که این مدارس را می‌گذرانند، خط ارتباطی انگلستان در کشورها شکل می‌گیرد و از میان خطوط ارتباطی، کادرهای برجسته انگلوفیل بیرون می‌آیند که متمایل به سیاست‌های انگلستان حرکت می‌کنند. یک پرده از این هم پنهان‌تر و جدی‌تر، ماموران و فرمان برانی قرار دارند که از میان انگلوفیل‌ها برگزیده می‌شوند.

داستان واقعی مدرسه "حقانی" در قم همین است. مدرسه‌ای که پیش از انقلاب بوجود آمده بود و حجتیه بر آن نظارت، اما بر آن تسلط نداشت. نظارت حجتیه، یعنی نظارت ساواک و یا حداقل کوشش ساواک برای هدایت جریانات مذهبی به آن سمت و سوئی که می‌خواهد. اتفاقاً در این بخش، گرایش‌ها و ارتباط‌های انگلیسی در ساواک و دربار شاهنشاهی نقش بیشتری داشتند. ارتشبد فردوست از زمره این خط‌دهندگان بود.

در مدرسه حقانی، تا پیش از انقلاب چند گرایش وجود داشت، اما گرایش غالب با ابستگان به حجتیه بود. ابستگانی نظیر آیت‌الله مصباح یزدی. این گرایش نه تنها با انقلاب مخالف بود، بلکه علیه آن نیز تبلیغ می‌کرد.

بعد از پیروزی انقلاب، بخشی از کسانی که در این مدرسه فعال بودند، اما به نسبت ابستگان به حجتیه شمارشان اندک، به دستگاه دولتی و حاکمیت پیوستند. این جدائی در سال‌های پیش از انقلاب هم شکل گرفته بود، اما در سال 57 شکل قطعی به خود گرفت. افرادی نظیر آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله قدوسی، حجت‌الاسلام شاهچراغی، حجت‌الاسلام کرباسچی که بعدها شهردار تهران شد و ... از این گروه‌اند!

شاید ترور و کشته شدن افرادی نظیر بهشتی، قدوسی، شاهچراغی و ... شکاری هدفمند نبوده باشد، اما اکنون که دامنه جنایات و توطئه‌ها در جمهوری اسلامی، با افشاگری‌ها و اعترافات روز به روز گسترده‌تر می‌شود و چشم و گوش‌ها بیشتر باز و نور افکن‌ها بیش از پیش روی کانون‌هایی نظیر مدرسه حقانی روشن می‌شود، گمانه‌زنی‌ها پیرامون دستچین شدن افراد و شکار آنها جدی‌تر می‌شود!

در زمان شاه، سنیز با علی شریعتی از اهداف مدرسه حقانی بود. این سنیز وقتی در میان جوانان نتیجه معکوس داد، کار به دستگیری و زندان و اعتراف علی شریعتی توسط ساواک کشید!

مدرسه حقانی، با آنکه دل خوشی از آیت‌الله مطهری نداشت، ابتدا برای مدتی به طرفداری از او وارد میدان شد، تا بلکه حریفی برای علی شریعتی بتراشد. حسینیه‌ها و مساجد با پول بازار و حمایت مدرسه حقانی به تریبون آیت‌الله مطهری تبدیل شد، اما نفوذ کلام او در میان جوانان مذهبی هرگز نتوانست جای نفوذ کلام علی شریعتی را بگیرد!

بعد از انقلاب، نه تنها علی شریعتی در قید حیات نبود که به آیت‌الله مطهری نیاز باشد، بلکه خود او نیز می‌توانست به چهره‌ای پر قدرت در برابر ارتجاع مذهبی تبدیل شود و به همین دلیل حذف از صحنه حیات جمهوری اسلامی در دستور کار قرار گرفت. گلوله را طلبه‌ای بنام "گودرزی" و یارانش در سازمان "فرقان" شلیک کردند! سازمانی که وابسته به فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی و دوره دیدگان حجتیه بود.

بعد از انقلاب مدرسه حقانی از اغیار خالی شد! بهشتی رئیس شورای عالی قضائی (ریاست قوه قضائیه) شد، مطهری به تیر غیب گرفتار شد، قدوسی دادستان انقلاب در انفجار دفتر کارش کشته شد و ... در میان آن بیرون آمدگان مدرسه حقانی که

ریشه‌های این مناسبات را در دوران پس از جنگ دوم جهانی یافته بودند.

جمع زیادی از این جوان‌ها، هیجان‌زده به جبهه‌های جنگ رفتند و قربانی شدند. برخی در جبهه و در جنگ و برخی در جریان انواع توطئه‌هایی که برای نابودی آنها در جبهه‌های جنگ ترتیب داده بودند.*

آنها که باقی مانده بودند، شتابزده و برای جلوگیری از ادامه نابودی این نسل، در همین مرکز تحقیقات استراتژیک متمرکز شدند. ** و یا بهتر است بگوییم متمرکزشان کردند تا خود را به کشتن ندهند و برای آینده ذخیره شوند. این تدبیری بود که موسوی خوینیی‌ها به کار گرفت و خود بنیان‌گذار این موسسه شد. کار پیگیر، آهسته، بی‌جنگال و پرحاصل، در سال‌های یکتمازی دولت ائتلافی مؤتلفه اسلامی، هاشمی رفسنجانی و روحانیت مبارز بدین‌گونه ادامه یافت. از میان همین جمع، افرادی دستچین شده و برای دیدن دوره‌های تحصیلی و ویژه آموختن زبان انگلیسی به خارج اعزام شدند و بازگشتند. کاروان کابینه هاشمی رفسنجانی، که ساریان واقعی‌اش مؤتلفه اسلامی بود، در نیمه‌های عمر خود، افرادی نظیر عبدالله نوری و سید محمد خاتمی را جا گذاشت و وزارت ارشاد اسلامی را به میرسلیم و وزارت کشور را به علی محمد بشارتی سپرد. اما یک برکناری جدی دیگر هم در کابینه او روی داد که در آن زمان کمتر به آن توجه شد، و آن برکناری موسوی خوینیی‌ها از راس مرکز تحقیقات استراتژیک بود.

حلقه بر موسوی خوینیی‌ها، به دلیل نقش زیربنایی که در این مرکز ایفاء کرده بود، تنگتر نیز شد. روزنامه سلام با فشارهای ویژه روحانیت روبرو شد، عباس عبیدی، عضو شورای سردبیر سلام و از چهره‌های برجسته مرکز تحقیقات استراتژیک 6 و به روایتی 8 ماه زندانی شد و موسوی خوینیی‌ها به دادگاه ویژه روحانیت نیز کشانده شد. باز هم آنگونه که انتظار می‌رفت، به ریشه‌ها و انگیزه‌های این فشارها پی برده نشد. خوینیی‌ها در همان دادگاه جمله ای را بر زبان رانده بود که برای همه هوشمندان حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی همین یک کلام کافی بود. او خطاب به رئیس دادگاه ویژه روحانیت گفت: **«من با ادامه این دادگاه مخالفتی ندارم و اگر قرار است به کیفرخواست پاسخ داده شود، بگویم آنچه را می‌دانم و ظاهراً باید بگویم!»** (نقل به مضمون)

گزارشی از این دادگاه که ساعت‌ها به طول انجامید و عده‌ای از زعمای قوم نیز در آن حضور داشتند، بعدها در یک صفحه کامل روزنامه سلام و به قلم موسوی خوینیی‌ها منتشر شد، گرچه آنچه که او در دادگاه نگفته بود در روزنامه‌اش نیز نوشت! این گزارش، هیچ اشاره‌ای به جزئیاتی که در پشت درهای بسته گذشته بود، نداشت. خوینیی‌ها هوشمندتر و رازدارتر از آن بود که بی‌موقع دهان بگشاید و قلم برکاغذ براند! دایره حرکت خوینیی‌ها در روزنامه سلام خلاصه و تعریف شد. طی حکمی، "سعید حجاریان"، بعنوان قائم مقام خوینیی‌ها در مرکز تحقیقات استراتژیک باقی ماند. حجاریان وقتی قائم مقام موسسه پژوهش‌های استراتژیک شد، یکی از هوشمندترین دست پروردگان خوینیی‌ها بود، که سال‌هایی را در وزارت اطلاعات و امنیت گذرانده بود و در رفت و آمد به زندان‌ها، زیر و رو کردن بسیاری از پرونده‌ها، مرور گزارش‌هایی که شرح بازرسان اعزامی به داخل زندان‌ها بود و ... او را به یکی از مطلع‌ترین فعالان مرکز پژوهش و تحقیقات استراتژیک تبدیل کرده بود.

"علی ربیعی"، یکی دیگر از معاونان وزارت اطلاعات و امنیت و یار شانه به شانه سعید حجاریان بود، که او نیز پس از کنار گذاشته شدن از معاونت وزارت اطلاعات و امنیت، مدیر

که درکنار رهبران امروز مؤتلفه اسلامی چند سالی را در زندان‌های شاه گذرانده بود، مهدی خزعلی (فرزند آیت‌الله خزعلی) و برخی بریدگان و توایان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نظیر "ع.پناه" از این مرحله به بعد مأموریت‌های دیگری یافتند. سنیز با فرهنگ و تاریخ ایران تحت عنوان افشای هویت‌ها و روشن کردن "چراغ" بر روی تاریکی‌ها. مطبوعاتی نظیر کیهان و صبح، شلمچه و لئارات نقش‌آفرین شدند. سعید امامی که از انجمن اسلامی آمریکا به حجتیه وصل شده بود، بعد از بازگشت به ایران با فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی ارتباط برقرار کرد و در تمام مراحل حرکت کودتایی علیه انقلاب و انقلابیون نقش‌آفرین شد. این دوره از فعالیت مدرسه حقانی همراه است با احکام قتل‌های سیاسی-حکومتی و یا آنچنان که مردم بر آن نام گذاشته‌اند "قتل‌های زنجیره‌ای". کانون صدور فتاواها، کدام کانون جز شورای روحانیون صدور فتوا در مدرسه حقانی است؟

افرادی نظیر اسدالله بادامچیان و محمد رضا ترقی- رهبران مؤتلفه اسلامی - در همسویی کامل با این شبکه تار عنکبوتی عمل کردند. مدرسه حقانی را مدرسه ایدئولوژیک سازمان زیر زمینی حجتیه می‌شناسند و این دور از واقعیت نیست.

آستان قدس رضوی نه فقط بودجه آن را تامین کرد و می‌کند، بلکه تولیت آن، "آیت‌الله واعظ طبسی"، نظارت عالی بر آن دارد. در این تشکیلات مافیائی، جزای خیانت به تشکیلات و گفتن راز مدرسه حقانی مرگ است، و اگر ترور و قتل فاش کننده راز مرگ نباشد، زندان است! همچنان که غلامحسین کرباسچی گرفتار آن شد. اگر جرم کرباسچی ایستادن در برابر خواست حجتیه و فارغ‌التحصیلان و وابستگان مدرسه "حقانی" برای به ریاست جمهوری رسیدن "ناطق نوری" و قبضه قدرت اجرائی کشور توسط رهبران پشت صحنه حجتیه و مدرسه حقانی بود، جرم کرباسچی، همراهی نکردن مدرسه حقانی برای به پیروزی رساندن ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری بود. همچنان که گفته می‌شود ترور ناکام حجت‌الاسلام رازینی نیز هشدار بود! هشدار به کسی که گفته می‌شود به امید نشستن بر راس قوه قضائیه و با انگیزه استقلال خویش از احزاب سیاسی، با حجت‌الاسلام ریشه‌ری در جمعیت دفاع از ارزش‌ها همراه نشده و برخی اشارات را در ارتباط با شورای فتاوی قتل‌ها و ترورها، در بیت رهبری کرده بود! هنوز معلوم نیست که خواستند او را بکشند و یا گوشمالی بدهند، اما هر تصمیمی داشتند، نتیجه آن یکی بود و آن قرار گرفتن دوباره رازینی در مسیر حرکتی که از پشت صحنه تنظیم و ابلاغ می‌شود و وابستگان مدرسه حقانی موظف به حرکت در چارچوب تشکیلاتی - مافیائی آن هستند!

حتی همین اطلاعات جسته و گریخته نیز نشان می‌دهد که در پشت صحنه حکومتی چه مافیائی خفته‌است و تحولات در جمهوری اسلامی از چه مسیر دشواری باید عبور کند. آیت‌الله مصباح یزدی، که اکنون رهبری این مدرسه را بر عهده دارد، نه تنها سابقه شرکت در انقلاب را ندارد، بلکه تلاش در جهت ضدیت با آن را در کارنامه خویش دارد و این همان نقشی است که ساواک توسط افراد تحت نفوذ خود در مدرسه حقانی دنبال می‌کرد تا با مذهب‌یون انقلابی مقابله کند.

مرکز تحقیقات استراتژیک

این مرکز در آستانه درگذشت آیت‌الله خمینی تدارک دیده شد. سیل اسناد و مدارکی که از سفارت آمریکا بیرون آمده بود، تیم جوان و نسبتاً وسیع بررسی‌کننده این اسناد را به افرادی آشنا با تاریخ معاصر ایران و آشنا با تاکتیک‌های امنیتی، نظامی، جاسوسی و استعماری آمریکا تبدیل کرده بود. آنها با نحوه پیوند و همکاری آمریکا، انگلستان و اسرائیل آشنا شده بودند و

مسئولی روزنامه "کار و کارگر" را بر عهده گرفت. او نیز، با همین مرکز تحقیقاتی ارتباط داشت.

دولت امثال حجاریان‌ها نیز در مرکز تحقیقات استراتژیک، دولت پردوامی نبود. همان‌ها که مدرسه حقانی را بی وقفه تقویت کرده و کادر برای انحلال جمهوریت و تشکیل "حکومت عدل اسلامی" تربیت می‌کردند، مثل موریانه به جان مرکز تحقیقات استراتژیک نیز افتادند. سرانجام، این مرکز را به "حسن روحانی" سپردند. همان که اکنون نایب رئیس اول مجلس (پنجم) اسلامی است و در ادامه، میزان توانایی‌ها او در مقایسه با خوینی‌ها را خواهید خواند. وقتی ستاد انتخابات مجلس پنجم و بدنبال آن کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری شروع شد، همان‌ها که در دو مدرسه حقانی و مرکز تحقیقات استراتژیک آبدیده شده بودند، در دو صف، در برابر هم قرار گرفتند. انتخابات مجلس پنجم یک آزمایش و برآورد نیرو و توان بود، که در انتخابات ریاست جمهوری کامل شد. مرتب‌ترین با مدرسه حقانی در صف ناطق نوری صف کشیدند و دوره دیدگان و رابطین با مرکز تحقیقات استراتژیک در کنار محمد خاتمی. پایان انتخابات و پیروزی محمد خاتمی، صحنه جدیدی را در برابر همگان قرار داد: آن دست پروردگاه مرکز تحقیقات استراتژیک و روزنامه سلام و ستاد بررسی اسناد سفارت آمریکا، بسیار فراتر از تصورات حکومتی، با زیر و بم جامعه، کشش افکار عمومی و تمایل و خواست جنبش مردم آشنا بودند و به شکست ناطق نوری اطمینان داشتند!

روزنامه‌های طرفدار تحولات که یکی بعد از دیگری وارد صحنه شدند، و ماهنامه‌ها و هفته‌نامه‌هایی که پیش از آنها به صحنه آمده بودند، از ظرفیت و کیفیتی سخن گفتند که بسیاری را میبهوت کرد. حالا دیگر مشخص شد که از کنار "سلام" و مرکز تحقیقات استراتژیک، و دادستانی کل کشور که چند سالی موسوی خوینی‌ها بر آن ریاست داشت، یک نسل از نواندیشان، متفکران، آرمان‌گرایان انقلاب 57 و نو اندیشان مذهبی شکل گرفته‌اند. همه آنها، در باره مسائل اقتصادی و اجتماعی به یک نوع نمی‌اندیشیدند و نمی‌اندیشند، اما با یکدیگر نه تنها سلوک دارند، بلکه در یک اتحاد جدی در برابر ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری وابسته قرار دارند. امثال علیرضا علوی‌تبار، عمادالدین باقی، هاشم آغاجری، میردامادی، مهندس بی‌طرف و مهندس عباس عبیدی، که او را یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تربیت شده زیر دست خوینی‌ها در مرکز تحقیقات استراتژیک و دادستانی کل کشور و موتور محرکه روزنامه سلام می‌شناسند، پیرامون مسائل اقتصادی و اجتماعی اندیشه‌های دقیقاً منطبق با امثال شمس‌الواعظین و جلالی‌پور و مهندس اصغرزاده و اکبر گنجی ندارند، اما در ضرورت همراهی و همگامی با جنبش مردم و حضور در جبهه ضد ارتجاع کوچکترین اختلافی با هم ندارند.

این تاثیرگذار و تاثیرپذیری، تنها شامل نسلی از روزنامه‌نویسان و محققان که روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های نوپدید را اداره می‌کنند و یا کسانی که دیدگاه‌هایشان را در این نشریات بازتاب می‌دهند، نمی‌شود؛ هرگاه که اعضای شورایی رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز دهان گشوده و قلم بر کاغذ نهاده‌اند، همسوئی آشکاری با اندیشه‌های موسوی خوینی‌ها داشته‌اند. آنچه که همه آنها در خصوص دادگاه موسوی خوینی‌ها نوشتند و یا گفتند، از چنان ستایشی برخوردار بود که اجازه چنین ارزیابی را می‌دهد. نشریه عصرما، نخستین نشریه‌ای بود که نوشت: «سلام یک روزنامه نبود، یک راه است!»

طی تمام دو سال و نیم اخیر، تربیت‌شدگان این دو مدرسه، در هر رویداد و حادثه‌ای در برابر هم قرار داشته‌اند. وقتی دادگاه مطبوعات سعید حجاریان را برای پاسخگویی نسبت

به مطالب منتشر شده در روزنامه صبح امروز فراخواند، دو چهره در برابر هم قرار گرفتند که سمبل رویارویی دو تربیت، دو قرائت از اسلام و دو اندیشه از دو مدرسه فوق بود:

سعید حجاریان، مدیر مسئول روزنامه صبح امروز، و قاضی **سعید مرتضوی**، رئیس دادگاه مطبوعات.

همین رویارویی در دادگاه ویژه روحانیت نیز اتفاق افتاد. هنگامی که حجت‌الاسلام کدیور را به محاکمه کشاندند و او قرائت خود از اسلام را در برابر قرائت رئیس این دادگاه از اسلام بیان داشت. رئیس دادگاه از قرائت سلطنتی از ولایت فقیه دفاع کرد و کدیور از این قرائت انتقاد کرد و آن را رد کرد. سرانجام، قاضی وابسته به مدرسه حقانی در دفاع از قرائت سلطنتی از ولایت فقیه، کدیور را محکوم کرد!

قبول قرائت امثال کدیور از ولایت فقیه و اسلام از سوی مردم را باید در تیراژ روزنامه نوپدید "صبح امروز" جستجو کرد. همانگونه که نظر مردم را در تائید سعید حجاریان در برابر قاضی مرتضوی باید در تیراژ صبح امروز جستجو کرد. صبح امروز، علیرغم عمر کوتاهی که در میان دیگر مطبوعات شناخته شده ایران دارد، تیراژش بیش از دو روزنامه کیهان و اطلاعات است. کیهان روزانه بین 80 تا 70 هزار نسخه و اطلاعات حدود 40 تا 50 هزار نسخه چاپ می‌شوند و بسیاری از نسخه‌های روزانه آن نیز بر می‌گردد، در حالیکه علیرغم همه اشکالی که در توزیع روزنامه صبح امروز بوجود می‌آورند، این روزنامه برگشت ندارد!

این دو نسل از دوره دیدگان و فارغ‌التحصیلان دو مدرسه یاد شده، اکنون می‌روند تا در انتخابات مجلس ششم با هم رویرو شوند و مردم بگویند که کدام را نماینده خود می‌دانند. انتخابی که از هم اکنون نتیجه آن برای چپ و راست قطعی است، مگر با رویارویی و انواع محدودیت‌ها بخواهند این نتیجه را دگرگون کنند!

مردم امثال عمادالدین باقی، میردامادی، محسن آرمین، اصغرزاده، عباس عبیدی، علوی‌تبار، آغاجری و ده‌ها و ده‌ها چهره از این نوع را و از این سنخ اندیشه و سابقه را، که از دل ستاد بررسی اسناد سفارت آمریکا، دادستانی کل کشور، مرکز تحقیقات استراتژیک و روزنامه سلام بیرون آمده‌اند آشکارا در کنار چهره‌های دیگر طرفدار جنبش مردم انتخاب کرده و بر پیشانی امثال قاضی مرتضوی، مسعود ده نمکی، سردار نظری، سردار نقدی، سرتیپ ذوالقدر، محمدرضا ترقی، اسدالله بادامچیان، مهندس باهنر، مهدی نصیری و ده‌ها دوره دیده و یا متمایل به مدرسه حقانی مهر باطل خواهند زد. گروه دوم سلاح بدست دارد و گاز اشک آور در جیب، و اولی قلم در دست و دلی پر خون در سینه!

پس از محکومیت موسوی خوینی‌ها در دادگاه ویژه مطبوعات و بسته شدن روزنامه سلام، بسیاری از شاگردان، پرورش یافتگان و افراد متمایل به او، مقالات و یادداشت‌هایی درباره او نوشتند. از آن جمله علیرضا علوی‌تبار که اکنون عضو رهبری جبهه مشارکت اسلامی و عضو شورای سردبیری روزنامه "صبح امروز" است. از میان تمام آن یادداشت‌ها و خاطرات، بخشی از سرمقاله علیرضا علوی‌تبار را که در شماره 11 شهریور 78 منتشر شده در زیر و در ارتباط با فارغ التحصیلان دو مدرسه می‌آوریم.

علوی تبار:

چهار دیدار

«... اولین آشنائی من با آقای خوینی‌ها به سال‌های قبل از انقلاب باز می‌گردد. دوست دانشجویی نوارهایی از تهران با خود آورده بود

عباس عبادی:

مخالفان تحولات دلشان برای ارزش‌ها

نسوخته، برای موقعیتشان سوخته!

از سال 68 بخصوص وقتی روزنامه سلام را منتشر می‌کردیم، بطور مشخص روندی که بعد از فوت امام پیش آمده بود را اشتباه می‌دانستیم. روندی که بخشی از آن مشخصا سیاست‌هایی بود که آقای هاشمی رفسنجانی پیاده می‌کرد را مضر می‌دانستیم. ...

به نظر من عده‌ای که فکر می‌کنند الان ارزش‌هایشان دارد از دست می‌رود، دلشان برای اسلام و انقلاب نسوخته، اینها دلشان برای موقعیت ناچیز خودشان می‌سوزد. موقعیتی که هیچگاه هم نمی‌توانند حفظش کنند. کسانی که حوادث کوی دانشگاه را آفریندند، دانشجویان را در خواب کتک زدند و از طبقه چهارم به پایین انداختند. مسخره است فکر کنیم اینها دلشان برای اسلام و انقلاب سوخته است. روحانیتی که مشروعیتش را از مردم نبیند و از آنها فاصله بگیرد، مردم از او فاصله می‌گیرند.

در مورد احتمال ورود هاشمی رفسنجانی به انتخابات مجلس ششم عبادی گفت: آقای خاتمی ذره‌ای به قدرت و صندلی نچسبیده، ولی آقای هاشمی بشدت چسبیده است. بخش قابل توجهی از جبهه دوم خرداد از آقای هاشمی حمایت نخواهد کرد. ما روی یک سری مواضعی ممکن است با برخی ائتلاف کنیم. ائتلاف اشکالی ندارد، ما ممکن است با آقای ناطق نوری هم ائتلاف بکنیم، اما ائتلاف با آقای هاشمی را درست نمی‌دانیم. چون ایشان بنیان‌های اخلاقی را در جبهه دوم خرداد بهم می‌ریزد.

در مورد محاکمه عبدالله نوری، مهندس عبادی گفت: دادگاه ویژه روحانیت را نمی‌توان اسمش را دادگاه گذاشت، دادستان یک چیز می‌نویسد و دادگاه هم باید اجرا کند. اعتراضی هم اگر باشد، می‌رود پیش همان دادستان. این چه دادگاهی است؟ ... یکی از مشکلاتی که وجود دارد این است که عده‌ای خود را پشت بسیج و جنگ پنهان کرده‌اند. بیایند یک تحقیق در این مورد بکنند. شک نیست که سابقه بسیج و جبهه بچه‌های دوم خرداد بیشتر از آنطرف است، اما هیچکدام از بچه‌های دوم خرداد به این مسئله اشاره نمی‌کنند. بخش اعظم نویسندگان دوم خرداد ترکش خورده و با سابقه هستند، ولی این را مطرح نمی‌کنند، چون آنقدر به خودشان اتکار دارند که نیازی به مطرح کردن این مسایل نمی‌بینند. □

از تفسیر قرآن توسط آقای موسوی با دو ویژگی: "مخالفت با سرمایه سالاری" و "آشتی ناپذیری با نظام استبداد موروثی". ترس و محافظه کاری را در وجود آدمی تضعیف می‌کرد و به برخورد قهر آمیز و انقلابی با نظام شاهنشاهی مشروعیت الهی می‌بخشید.

دومین آشنائی با ایشان، که در تصویر ذهنی من از محیط اثری ماندگار به جا گذارد، باز می‌گردد به تصرف سفارت امریکا ... خوئینی‌ها در آن زمان نهاد این غرور شیرین و این جوانی پرشور در میان نزدیکان امام و حاکمیت انقلاب بود. نهادی که دیدنش و شنیدن سخنانش در دفاع از تصرف سفارت به نسل انقلاب اعتماد به نفس می‌بخشید. «با اراده و شجاعت می‌توان کارهای بزرگ کرد.» همین اعتماد به نفس بود که نسل انقلاب را به تداوم مبارزه در سال‌های غربت بعد از امام ترغیب کرد و نهایتاً در چالش دوم خرداد به بار نشست.

سومین آشنائی با آقای خوئینی‌ها هنگامی بود که توسط یکی از دوستان برای همکاری با مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری دعوت شدم. مدیریت خوئینی‌ها و کسانی که گرد او جمع شده بودند، محیطی پر شور و پر تحرک ساخته بود. آزادی کامل در سخن گفتن، رعایت قواعد دمکراتیک در تصمیم‌گیری و امکان پیشرفت برای همه، ارزش قائل شدن برای صاحب نظرانی که در ساخت قدرت سهم نبودند و پرهیز از تبدیل کردن تحقیقات به ابزاری برای معامله سیاسی محصول مدیریت آقای خوئینی‌ها در مرکز تحقیقات استراتژیک بود.

اهمیت نقش مشخص ایشان در ایجاد این فضا زمانی بر من آشکار شد که ایشان جای خود را به آقای حسن روحانی داد. آنگاه بود که به چشم دیدم که چگونه می‌توان همه آن ثمرات مثبت یک کار جمعی را در حداقل زمان ممکن نابود کرد. مرکز تحقیقات استراتژیک به برکت مدیریت آقای خوئینی‌ها توانست مجموعه‌ای از نیروها را بپرورد که امروزه هر کدام پشتوانه‌ای قدرتمند برای دفاع از مردم سالاری دینی هستند. با فروپاشی این مرکز به دلیل مدیریت آقای حسن روحانی، این نیروها به نهادها و مراکز دیگر جامعه تزریق شدند.

چهارمین آشنائی با خوئینی‌ها باز می‌گردد به حضور من در روزنامه سلام. در آنجا امکان یافتن تا نقش ایشان را در ارزیابی مطالب تهیه شده توسط سایرین و جهت دهی‌های او شاهد باشم. دفاع آقای خوئینی‌ها از "حقوق مخالفان"، مهمترین نکته‌ای بود که نظرم را جلب می‌کرد. او در قالب فرد یا نهاد مورد انتقاد می‌رفت و با تمام قوا به دفاع می‌پرداخت. برخورد منصفانه با دیگران و رعایت حقوق قانونی رقبا و مخالفان از جمله آموزش‌های ماندگار خوئینی‌ها در سلام است.

حال که با شما گذشته را مرور می‌کنم، دیگر از این همه کینه ورزی تعجب نمی‌کنم!! الگوی رفتار خوئینی‌ها به اندازه کافی می‌تواند دشمنی و حسادت برخی را برانگیزد، اما مردم مثل همیشه انتخاب‌های خود را خواهند داشت.»

عباس عبادی، عضو سابق شورای سردبیری روزنامه سلام و عضو جبهه مشارکت اسلامی، در جریان سفر به شهر یزد، در یک مصاحبه شرکت کرد. خبر این سفر و مصاحبه در روزنامه‌های 2 آبان چاپ شده است. عبادی در این مصاحبه مسائلی را در ارتباط با سابقه حضور در جبهه جنگ نواندیشان مذهبی و مذهبیون طرفدار تحولات و جنبش مردم مطرح کرده و در باره موقعیت هاشمی رفسنجانی در میان این جمع نقطه نظراتی را بیان داشته که اطلاع از آنها تأییدی است از شرحی که درباره دو مدرسه در جمهوری اسلامی خواندید.